

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

۳۰ تیر ۱۳۳۱: روز ماتم انگلیس بود

۳۰ تیر ۱۳۸۴: روز ماتم مردم ایران است

(قسمت چهارم)

محمد حسینی

روز دوشنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ قوام السلطنه با حمایت انگلیس، امریکا، اشرف و محمد رضاشاه پهلوی به کمک ارتش و پلیس به میدان آمدند تا تمام دست آوردهای مردم، دکتر محمد مصدق و هم‌زمان مصدق در دولت و مجلس را پایمال کنند و کشور را بار دیگر به دوران پیشین برگردانند. صدای زنجیر چرخ تانک‌ها و زره پوش‌های ارتش سکوت سپیده دم میدان بهارستان را به هم زد. سربازان در کامیون‌هایی که از قرارگاه‌ها حرکت کرده بودند در میدان بهارستان و بر پشت بام‌های ساختمان‌های دولتی در سراسر شهر سنگر گرفتند. امام جمعه تهران که به ریاست مجلس انتخاب شده بود صبح زود به مجلس آمد، اما از تمام ۴۱ نماینده‌ای که اغلب آن‌ها به او برای ریاست مجلس رأی داده بودند و همگی به دستور دربار از قوام السلطنه برای اشغال صندلی صدارت به جای مصدق نخست وزیر محبوب مردم پشتیبانی کرده بودند حتی یک نفر هم وجود نداشت، اما تمامی نمایندگان فراکسیون نهضت ملی که از شب قبل در مجلس مانده بودند حضور داشتند. امامی که خود از جزئیات امر در باره سرکوب مردم باخبر بود به رئیس گارد مجلس که یکی از بدنام‌ترین افسران دست‌نشانده دربار بود در خلوت دستورات لازم را داد.

دستجات مختلف مردم از سراسر شهر به سوی مرکز شهر می‌آمدند و در میدان بهارستان بدون کم‌ترین واکنش و اهمه از قوای سرکوب در مستقر می‌شدند. ناگهان از گوشه جنوب غربی میدان فریاد زنده باد مصدق و شعارهای دیگر به حمایت از مصدق به گوش رسید. قوای مسلح به همان قسمت یورش آوردند و زد و خورد بین پلیس و مردم آغاز شد. تقریباً ساعت ده صبح بود که پیکر بی‌جان نخستین شهید سی تیر بر دوش گروه دیگری از مردم وارد میدان بهارستان شد. پیکر بی‌جان یکی از جوانانی بود که در بازارچه مروی نزدیک شمس‌العماره توسط پلیس به قتل رسیده بود و مردم نعش او را بر تخته‌ای گذاشته و بر دوش حمل می‌کردند. ورود این دسته از مردم به میدان شور و هیجان عموم مردم را به اوج رسانید. مردم با شهادتی قابل ستایش ایستادگی کرده افراد نظامی را از اسب‌ها به زیر می‌کشیدند و خودروهای حامل سربازان را از کار می‌انداختند و عملاً حضور قوای سرکوب را در برابر قدرت جمعی خود خنثی و بی‌تأثیر کرده بودند. در این هنگام ناگهان جمعیت کثیر دیگری از سوی سرچشمه وارد میدان شدند که آن‌ها نیز جنازه‌ای را بر سر دست بلند کرده و شعارهایی بر ضد قوام و به نفع مصدق می‌دادند. گروه عظیم دیگری از خیابان اکباتان (خیابان ملت) با شعارهای مرگ بر قوام و زنده باد مصدق به جمع حاضر در میدان افزوده شد. در این لحظه قوای پلیس و نظامی تفنگ‌ها و مسلسل‌های خود را به سوی مردم نشانه گرفته و جمعی از مردم بی‌گناه را کشته و زخمی نمودند. در حوالی بازار و خیابان ناصرخسرو میزان تیراندازی و در نتیجه کشت و کشتار بیش از دیگر نقاط بود. در خیابان بوذرجمهری چندین تن در اثر تیراندازی پلیس به خاک افتادند. مردم جنازه‌ها را به دوش گرفته و به سوی ساختمان وزارت دادگستری در حرکت بودند که بار دیگر قوای نظامی جمعیت را به گلوله بست و جمعی دیگر کشته و زخمی شدند. در میدان بهارستان مردم از نرده‌های آهنین مجلس برای ورود به مجلس بالا می‌رفتند که صدای نارنجک‌ها و ترکیدن گازهای اشک‌آور و صدای رگبار مسلسل، صدای حرکت چرخ‌های تانک و زره‌پوش‌ها و جنگ‌خانه به خانه بین مردم و پلیس و نظامی‌های ارتش میدان بهارستان را به یک میدان جنگ بر علیه قوای اجنبی مبدل کرد. مردم همچنان مقاومت می‌کردند و تانک‌ها و خودروهایی نظامی را با وسایل مختلف از کار می‌

انداختند، اما چون قوای سرکوب بر بالای بام ساختمان‌ها سنگر گرفته و به سوی مردم تیراندازی می‌کردند تعداد زخمی و کشته‌ها هر لحظه فزونی می‌گرفت. مردم با دست خالی فقط با چوب و سنگ از خود دفاع می‌کردند و نظامیان و افراد ارتش شاهنشاهی را از خودروها و تانک‌ها به زمین می‌کشیدند و همانند قوای دشمنی بیگانه با آن‌ها رفتار می‌کردند. فریاد مرگ بر قوام زنده باد مصدق شعار اصلی مردم بود.

قریب ساعت یازده و نیم که در میدان بهارستان بیشتر پلیس و قوای نظامی دیده می‌شد گروهی از مردم شجاع و از جان گذشته از سوی خیابان شاه‌آباد به نحوی بسیار متهورانه در حالی که فریاد می‌زدند ما انتقام خواهیم گرفت در زیر باران گلوله و دود و آتش به سوی مجلس شورای ملی هجوم آوردند و گروه‌های دیگری از مردم نیز بدان‌ها پیوستند. دسته‌ای از مادران شجاع که فرزندان خود را از دست داده بودند شیون کنان بر سر و صورت و سینه خود می‌زدند و چنان منظره تائرباری را ایجاد کرده بودند که جمعیت عظیمی در اطراف آن‌ها اشک می‌ریختند. یکباره زنی از میان آن‌ها خود را به سختی به اطاق امامی (امام جمعه تهران و رئیس مجلس) رسانید و شروع به دشنام دادن به او کرد. در میدان همچنان کشته و زخمی با تیرباران پلیس نظامی بر زمین می‌افتاد. ناگاه در این میان یک تاکسی با زحمت زیاد خود را به نزدیکی مجلس رساند و زنده یاد مهندس کاظم حسینی با سر و روی آشفته و با عصبانیت فریاد زنان از آن پیاده شد و رو به اطاق رئیس مجلس نهاد. مهندس حسینی با فریاد به امامی گفت «سید تو در اینجا نشسته‌ای و در بیرون دارند مردم را می‌کشند». امام جمعه به دنبال اعتراض حسینی و دیگر نمایندگان و کارمندان مجلس سوار اتومبیل شد تا به نزد شاه برود، اما هنوز چند قدمی نرفته بود که جمعی از مردم او را شناسائی کرده و به او خطاب کردند «ای امام جمعه لندن» چرا شرم نمی‌کنی... و شیشه‌های اتومبیلش را شکستند و او مجبور به فرار از دست مردم و برگشتن به مجلس شد.

مردم کشته‌ها را در خیابان اکباتان جمع کرده بودند و به قوای پلیس که سعی می‌کرد نعش‌ها را از آن‌ها بگیرند تحویل نمی‌دادند. مردم در اثر دیدن انبوه کشته‌شدگان بی‌باک تر شده و از جان خود برای مبارزه با پلیس مسلح دربار گذشته بودند. پیراهن خونین کشته‌شدگان را بر سر چوب‌ها کرده و فریاد می‌زدند این‌ها شهدای وطن هستند و بسیاری از مردم هنگام مرگ نیز دست از آرمان خود بر نداشته و با خون خود بر آسفالت خیابان و بر دیوارها پیام‌های آزادی و استقلال می‌نوشتند. در یکی از روزنامه‌ها عکس جوانی را قبل از مرگ چاپ کرده بود که بر کف خیابان می‌نوشت «یامرگ یا مصدق». زنده یاد کریمپور شیرازی مدیر روزنامه شورش و نویسنده و شاعر انقلابی فریاد می‌زد: «برادران و قهرمانان عزیز این نهضتی را که امروز شما برای آزادی و استقلال ایران شروع کرده‌اید در تاریخ مشروطیت ایران و کشورهای خاور میانه بی‌مانند است. حتی روزنامه‌های درباری و نفتی نیز مبارزه مردم را تحت عنوان یک اقدام متهورانه توصیف کرده بودند.

در این مختصر درباره رشادت‌ها و اقدامات خودجوش مردم در تهران و شهرستان‌ها یک از صدچندان هم‌درج نمی‌توان کرد. اما پیش از آنکه به استعفای قوام السلطنه به خواست مردم پردازیم گوشه‌ای از آثار شجاعت و شرافت ملی در رابطه با این قیام افتخار آمیز در زیر برای نسل جوان امروز و فردای ایران به عنوان نمونه و سرمشق درج خواهد شد:

در قیام‌سی تیر نقش زنان جوان و سالخورده ایرانی بسیار برجسته، افتخار آمیز و قابل توجه بود. در این روز بیشتر زنان به همراه فرزندان، برادران و همسران خود قدم به میدان مبارزه گذشته بودند و بر علیه قوام السلطنه و به حمایت از دکتر محمد مصدق شعار می‌دادند. در میدان بهارستان خانم چهل و چندساله‌ای بر شانه‌های چند زن شجاع ایرانی قرار گرفت و به سخنرانی بسیار موثر و هیجان‌آوری پرداخت، اما دژخیمان دربار به او و زنان و مردانی که به او گوش فرا داده و اشک می‌ریختند هجوم آورده و باعث قتل پسر بچه دوازده ساله‌ای شدند. زن میانسال دیگری به اتفاق دختر جوان خود در برابر سربازان مسلح ایستاده بود و از پیش روی آن‌ها به سوی

مردان مبارزی که در حال زد و خورد با قوای متجاوز نظامی بودند جلوگیری می کرد. زنان باشرف و شجاع در سراسر تهران و دیگر نقاط ایران حضور داشتند که از میزان شجاعت آن ها در تاریخچه قیام سی تیرتاکنون مطالب بسیاری منتشر شده است.

دانشجویان دانشگاه تهران نیز طبق معمول در موارد مشابه آغازگر تظاهرات سی تیرماه ۱۳۳۱ بودند. دانشجویان که در روبرو شدن با هجوم پلیس دارای تجارب بسیار بودند گروه های پلیس و نظامیان را با روش جنگ و گریز مشغول نگاه می داشتند تا نتوانند به سوی مردی که در تظاهرات شرکت کرده بودند هجوم برده و آسیبی به آن ها برسانند. آن ها وقتی پلیس برای متفرق کردن تظاهرکنندگان دست به حمله می زدند مردم را به کوچه ها هدایت می کردند و خود پس از وارد شدن مأموران به کوچه ها گروه اندکی از آن ها را در کوچه پس کوچه ها محاصره می کردند و با آسانی با آن ها گلاویز شده و آن ها را از کار می انداختند. . . طی روزهایی که منجر به قیام یکپارچه مردم در سی تیرماه شد دانشجویان با اینگونه روش ها به مردم معمولی راه و رسم مبارزه با پلیس را یاد می دادند و مردم از همان روش ها بهره می گرفتند.

مردم در حوالی ظهر در یک یورش حساب شده به سرگرد صیرفی، مأمور انتظامات آن منطقه حمله برده و او را مجروح ساختند. شنیده شد که این سرگرد با بی سیم به فرماندار نظامی گزارش می داد. او می گفت «مردم تجمع بزرگی کرده و قصد حمله دارند. نیروهای من خسته شده و من نیاز به نیروی تازه نفس دارم، ضمنا خود اینجانب به حدی مجروح شده ام که گمان نمی کنم بتوانم بیش از سی دقیقه دیگر روی پا بمانم، اما ذره ای کوتاهی نخواهم کرد». در همین لحظات بود که ناگهان یک جیب ارتشی در میان جمعیت متوقف شد و سید مهدی میراشرافی یکی از نمایندگان برگزیده دربار در مجلس شورای ملی از آن بیرون آمده و خطاب به جمعیت گفت «ای مردم، من نماینده مجلس هستم. دست از تظاهرات بردارید. ما اکنون در مجلس جلسه خصوصی تشکیل داده تا در باره این اوضاع تصمیم بگیریم». اما هنوز جمله آخر را تمام نکرده بود که مردم او را شناسائی کرده و به سوی او حمله بردند. سیل سنگ و آجر بود که به سر و روی او می خورد، لاجرم فوراً سوار بر جیب ارتشی شد و با فرار جان به سلامت در برد.

در نیم روز به شهربانی اطلاع رسید که «در خیابان ژاله یکی از اتوموبیل های بی نمره دربار که متعلق به یکی از شاهپورها می باشد مورد هجوم مردم قرار گرفته است فوراً به کمک بشتابید». به محض ورود این خبر چند کامیون سرباز و یک تانک ارتشی را از میدان مخبرالدوله به خیابان ژاله فرستادند. لحظه ای بعد جیب بی نمره دربار را در حالی که یک جیب شهربانی در جلو و چند پاسبان با هفت تیرهای از غلاف در آمده در اتوموبیل دیگر به دنبالش روان بودند و «سرهنگ برخوردار» هم با چند کامیون سرباز از دو طرف آن را احاطه کرده بود شلیک کنان به طرف شمیران حرکت دادند و «شاهپور علیرضا» را نیز از معرکه با جان سالم به در بردند. عده ای پس از عزیمت شاهپور علیرضا، از طرف خیابان آب سردار و سه راه ژاله اجساد چند جوان را که به دست برادر شاه کشته شده بودند بر روی تخته ای گذارده و وارد میدان بهارستان شدند. سربازان و افراد پلیس برای جلوگیری از آنان پیش رفتند، اما زمانی که چشمشان به تن تکه پاره شده جوانان افتاد که با شلیک گلوله های متوالی از هم پاشیده بود چشم از اجساد و تظاهرکنندگان بر گرفتند و در حقیقت از آنجا که خود را در ردیف مردم بی گناه احساس کرده بودند تعرضی بدان ها ننمودند.

در همین هنگام پیرمردی که یک پیراهن چرکین و پاره پاره ای بر تن داشت در حین پیاده شدن از اتوبوس در سه راه ژاله در حالی که آغاز به شعار دادن بر علیه شاه و قوام کرده بود هدف گلوله سربازان قرار گرفت و نقش بر خاک گشته جان سپرد. مردم جنازه او را به کناری کشیدند تا به دست دژخیمان دربار نیافتد. هنگامی که برای شناسائی وی جیب هایش را واری می کردند هیچ نام و نشانی از او نیافتند، فقط تکه نان خشکی را لابلای آستین او یافتند. . .

تا ساعت سه بعد از ظهر که میدان بهارستان به میدان جنگ میدل شده بود و جنگ و گریز مردم با قوای نظامی ادامه داشت هیچ کس از کشت و کشتار میدان شاه، میدان راه آهن، میدان سپه، خیابان خیام، میدان ارگ، شهر ری و دیگر نقاط خبری نداشت. خبرنگاران خارجی در این روز هنگامی که به تلگرافخانه ها برای مخابره اخبار می رفتند با وضعی غیرعادی مواجه می شدند زیرا کسی کار نمی کرد که گزارش های آن ها را مخابره کند.

در باره اقدامات زنان و مردان شجاع عشایر و کارکنان صنایع ملی شده نفت ایران در خوزستان به همین اندازه اکتفا می شود که همه یکسر دست از کار کشیدند و مانند دیگر شهرها شعار اصلی آن ها مرگ بر قوام - زنده باد مصدق بود. علاوه بر این مردم خرمشهر و آبادان به تلگرافخانه ها هجوم آورده بودند تا این پیام را به تهران مخابره کنند: چنانچه یک تن انگلیسی وارد ایران و خوزستان شود او را از پای در خواهیم آورد.

کم کم آثار نافرمانی سربازان و پاسبان ها از فرماندهان خود برای تیراندازی به مردم ظاهر می شد . خبرنگار آسو شیتدپرس در این مورد گزارش داده بود که « در میدان سپه هزاران نفر از مردم به طرف تانک ها حمله ور شدند ولی سربازان به جای مقابله مردم را در آغوش کشیده می بوسیدند» . بدین ترتیب حيله و نیرنگ های استعمارگران انگلیس و امریکا و نوکران حلقه به گوش درباری آن ها موثر واقع نشد. سربازان و پلیس مثل همیشه در اوج شجاعت و ایستادگی مردم ستمدیده به مردم پیوستند یا دست به عقب نشینی در برابر آن ها زدند.

در روز سی تیرماه قوام السلطنه در باغ سفارت آلمان به استراحت مشغول بود. دکتر حسن ارسنجانی می نویسد:
به این بخش از نوشتار در «قسمت پنجم» به تفصیل توجه خواهیم کرد . . .